

جنگ اول ایران و روس (۱۲۰۸-۱۲۱۸ ه.ق) و تصرف قسمتی از خاک قفقازیه و گرجستان توسط روسها که متعلق بایران بود، موجب شد فتحعلیشاه برای استرداد نواحی از دست رفته در صدد یافتن متحدی برآید. ارتباط سیاسی ایران و فرانسه در این تاریخ به این سبب و علت صورت گرفت و ناپلئون بناپارت هم که در این ایام ب فکر برانداختن قدرت انگلیسها بود و راه آنرا از طریق ایران و دسترسی به هندوستان میدانست از اتحاد و ارتباط با دولت ایران استقبال کرد. عسگرخان افشار نخستین نماینده ایران بود که به دربار ناپلئون فرستاده شد و چند زمانی در قرار گاههای متحرك ناپلئون حضور داشت. مکاتباتی که بین دربار تهران و عسگرخان و از طرفی بین ناپلئون و دربار ایران بوسیله عسگرخان صورت گرفته در حال حاضر در آرشیوهای ملی فرانسه و

بایگانی وزارت خارجه آن کشور موجود است. مقاله حاضر شرحی درباره زندگی او در دربار ناپلئون میباشد و حاوی نکاتی جالب از نظر تاریخی است که بوسیله کنستان پیشخدمت مخصوص ناپلئون برشته نگارش درآمده و سرتیپ محمود کی آنرا ترجمه و برای این مجله فرستاده است.

بررسی های تاریخی

شعبه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عسگر خان

سفیر فتح‌علیشاه در پاریس

روز یکشنبه ۱۶ اوت ۱۸۱۰

(برابر با ۲۵ مرداد ۱۱۸۹)

اعلیحضرت امپراطور در کاخ

توئیلری عسگر خان سفیر ایران

را به‌مراهی مسیو ژوبر

Jaubert مترجم وی بحضور

پذیرفت. این دانشمند خاورشناس

بدستور امپراطور در معیت

آقای اوتره « Outrey » کنسول

فرانسه در بغداد مسأمریت

داشتند که عسگر خان را از مرز

فرانسه تا پاریس هدایت و

همراهی کنند. بعدها عسگر خان

بافتخار شرفیابی دیگری

نیز بحضور اعلیحضرت نائل آمد

و این شرفیابی که جنبه رسمی

داشت در کاخ سن کلو انجام

پذیرفت.

از خاطرات کنستان

پیشخدمت مخصوص ناپلئون

ترجمه

سرتیپ محمود . کی

سفیر مردی بود خوش اندام باقدی بلند و چهره‌ای دوست‌داشتنی و سیمانی خوش ترکیب و توأم با نجابت و بزرگزادگی.

در رفتار مؤدبانه او بویژه نسبت به بانوان علائم بارزی از نزاکت و آداب‌دانی فرانسوی وجود داشت. همراهان او که همگی با دقت انتخاب شده و ملبس بلباسهای باشکوه بودند بهنگام عزیمت از ارزروم به سیصد نفر بالغ میشدند ولی دشواریهای مسافرت عالیجناب را به ترک تعداد زیادی از همراهان خود وادار ساخته بود. همین تعداد تقلیل یافته هم فی‌نفسه بزرگترین دسته‌ای بود که یک سفیر با خود بفرانسه به‌مراه آورده بود. سفیر با همراهان خود در عمارت مسادموازل دو کنتی De Conti واقع در کوچه فرژوس Fréjus سکونت گزیده بود.

هدایاتی که پادشاه ایران بوسیله او برای امپراطور فرستاده بود فوق‌العاده گرانبها بودند این هدایا عبارت بودند از ۸۰ قواره پارچه کشمیر از رنگهای گوناگون، تعداد متنابهی مروارید غلطان بابعاد مختلف که چند عدد آن فوق‌العاده درشت بودند. یک دهنه اسب بسیک شرقی - مزین بمروارید و فیروزه و زمرد و غیره، و بالاخره شمشیر تیمورلنگ و طهماسب‌قلیخان (منظور نادرشاه است. مترجم)، شمشیر تیمورلنگ مزین به مروارید و سنگهای قیمتی بود ولی از آن طهماسب‌قلیخان بسیار ساده بود. هر دو ی این شمشیرها دارای تیغه هندی بودند که بر روی آنها نقوش بسیار ظریفی بامهارت تمام کنده‌کاری شده بود.

در آن هنگام بی‌مناسبت ندیدم که درباره این سفیر اطلاعات چندی از گوشه و کنار بدست آورم. او دارای اخلاقی بود بی‌اندازه ملایم و فوق‌العاده خوش برخورد و نسبت بکسانی که بدیدار او می‌آمدند متواضع؛ به‌بانوان کلاب و عطر گل‌سرخ و بمردان تنباکو، عطر و قلیان هدیه میکرد. او خوش داشت که جواهرات فرانسوی را با جواهراتی که با خود از ایران آورده بود

مقایسه کند و گاهی نزاکت و ادب را بجائی میرسانید که مبادلات و معاملات بسیار پر سودی را بسانوان پیشنهاد میکرد و اگر احياناً یکی از آنها از قبول پیشنهاد وی سرباز میزد این امتناع موجبات رنجش و دلتنگی او را فراهم میآورد.

هنگامیکه زنی زیبا وارد اطاق او میشد او ابتدا لبخندی میزد و بانوعی لذت و افر و تقریباً در حالت خلصه بگفته او گوش میداد سپس در کمال ذوق و اشتیاق او را در کنار خود می نشاند و باشتابزدگی تمام بالش و پارچه های کشمیری را در زیر پاهای وی میکذاشت (چون در خانه او جز پارچه کشمیر پارچه دیگری نبود وزیر جامه ها و حتی ملافه های او همه از پارچه های کشمیری بسیار ظریف دوخته شده بود)

عسگرخان از شستن سرو صورت و ریش خود در برابر دیگران بهیچوجه احساس ناراحتی نمیکرد و برای این عمل در برابر یکی از غلامان خود چمباتمه میزد و او نیز بنوبه خود بایش آوردن آفتابه و لگنی چینی این عمل عجیب و غریب را تکمیل و تسهیل میکرد.

سفیر به هنر و دانش تمایل و ذوق آشکاری داشت و شخصاً هر دو دانشمندی بود. آقایان دو بوا Dubois و لوازو Loyseau در مجاورت عمارت او آموزشگاهی دایر کرده بودند که بارها مورد بازدید عالیجناب قرار گرفت. او بشرکت در جلسات فیزیك تجربی علاقه وافری داشت و سؤالاتی را که به وسیله مترجم خود مطرح میکرد همه نمایشگر این واقعیت بودند که او بخصوص در زمینه علوم بویژه در مورد برق دارای اطلاعات بسیطی است. فروشندهگان اشیاء هنری و کارهای دستی ارادت خاصی باو داشتند زیرا او کالاهای آنها را بدون چانه زدن زیاد خریداری میکرد. او از چیت های طرح هندی که در کار گاههای ژوئی Jouy بافته میشد خیلی خوشش میآمد و حتی نوع پارچه و نقش و نگار و رنگهای آنرا بسیار چه های کشمیری ترجیح

میداد. بطوریکه چند دست لباس از پارچه مزبور را خرید و برای مدل قرار دادن و بعنوان نمونه بایران فرستاد.

روز تولد امپراطور، عالیجناب در باغ عمارت خود مراسم جشن و شادمانی بسبک شرقی ترتیب داد. نوازندگان ایرانی وابسته بسفارت آهنگها و آوازه‌های شگفت‌آوری را که اکثر آنها دارای لحنی خشن و جنگجویانه بود اجرا کردند و در پایان جشن مراسم آتشبازی با شکوهی انجام گرفت که در آن علائم اختصاصی پادشاه ایران و حرف N علامت اختصاصی ناپلئون بطرز زیبایی در کنار یکدیگر پرتو افشانی میکردند.

عالیجناب از کتابخانه مخصوص امپراطوری نیز دیدن نمود. آقای ژوبر در این دیدار راهنمایی او را بعهده داشت. نظم و ترتیب خاصی که در این کتابخانه عظیم حکمفرما بود موجب حیرت و شگفتی سفیر را فراهم آورد. او در حدود نیمساعت در تالار کتابهای خطی توقف کرد. این کتابها بنظری فوق‌العاده زیبا جلوه گرشند و حتی در میان آنها چند نسخه را شناخت که در ایران از طرف نویسندگان نامداری نسخه برداری شده بود. يك نسخه قرآن خطی توجه مخصوص او را بخود جلب کرد و بطوریکه ضمن اینکه از تماشای آن واله و مبهوت شده بود چنین گفت « در ایران حتی یکنفر هم پیدا نمیشود که برای بدست آوردن این گنجینه عظیم حتی در فروش جگر گوشگان خود برای يك لحظه تردید کند».

بهنگام ترك کتابخانه سفیر از متصدی کتابخانه سپاسگزاری نمود و بوی وعده داد که با تقدیم چند نسخه کتاب خطی که با خود بهمراه آورده بود کتابخانه او را غنی تر سازد.

چند روز پس از معرفی، سفیر از هوزه باز دیدی بعمل آورد. مشاهده تابلوئی که سرور او پادشاه ایران را نشان میداد بسختی او را تحت تأثیر قرار داد

بطوریکه او از ابراز مراتب خوشوقتی و سپاسگزاری خود عاجز مانده بود. تابلوهای تاریخی و بویژه تابلوهای جنگها بیش از سایر آثار هنری توجه او را جلب کرد بطوریکه او یک ربع تمام در برابر تابلوی «تسلیم وین» سرپا بیحرکت برجای ماند. هنگامیکه بانتهای غرفه آپولون رسید عسگرخان برای رفع خستگی لحظه نشست و بلافاصله قلیان خواست و شروع بکشیدن آن نمود و وقتی که قلیان کشیدن را تمام کرد از جای خود بلند شد و مشاهده کرد که عده زیادی از بانوان کنجکاو در گرداگرد او حلقه زده اند او بوسیله آقای ژوبر با آنها تعارف کرد و کلمات و جملات بسیار خوش آیندی نثار آنان نمود. پس از ترک موزه عالیجناب بگردش در باغ توئیلری پرداخت و طولی نکشید که جمعیت انبوهی او را در میان گرفته و بدنمال وی براه افتادند. در این روز عالیجناب بنمایندگی از طرف پادشاه متبوعه خود نشان درجه یکم خورشید را به پرنس بنوان Benévent (منظور تالیران است . مترجم) اهداء نمود. این نشان اثر هنری جالبی بود که عبارت بود از خورشیدی از الماسها که بنوار قرمزی پوشیده از مرواریدها الصاق شده بود .

وجود و حضور عسگرخان در یاریس اثری بمراتب بارزتر و مساعدتر از سفیر ترک برجای گذاشت زیرا عسگرخان مردی بود سخنی و دست و دل باز که با ادب و نزاکت خاص خود در کمال مهارت دل همگان را بدست میآورد و بانرمش و انعطافی که داشت بخوبی میتوانست خود را با آداب و رسوم فرانسویها هماهنگ سازد . در صورتیکه همکار ترک او مردی بسود خشک ، متفرعن سریع الغضب، عبوس و بدخو که برعکس همکار ایرانیش بهیچوجه اهل شوخی و بگو بخند نبود و هیچگونه مزاحی را نمیتوانست تحمل کند.

ولی سفیر ایران با وجود روح ملایم و اخلاق سازش کاری که داشت معهذایک روز دستخوش خشم و غضبی شدید گردید و

انصافاً باید قبول کرد که حق بجانب او بوده است. جریان امر از این قرار است که در کنسرتی که از طرف امپراطریس ژوزفین در عمارت مخصوص او داده میشد عسکرخان که از موسیقی و آهنگهای فرانسوی چندان خوشش نمیآمد معیناً توانست دندان بچگر گذاشته و تاهمتی آنرا تحمل کند ولی پس از چند دقیقه طبیعت انسانی او بر نساکت و آداب دانی وی غالب آمد و سفیر را در خواب سنگینی فرو برد، ولی وضع سفیر در آن موقع برای خوابیدن چندان مناسب نبود بدین معنی که سفیر در حالیکه پشت خود را بدیوار و دپای خویش رابه پایه های عقبی صندلی خانمی که در جلو او نشسته بود تکیه داده بود در حال ایستاده بخواب رفته بود. چند نفر از افسران گارد خوشی و تفریح خود را در این یافتند که نقطه اتکاء عسکرخان را دقیقاً از پیش پای او بردارند. اجرای این نقشه کار آسانی بود و کافی بود که خانمی را که بر روی صندلی نشسته بود در توطئه خود شریک کنند و این کار هم بزودی انجام پذیرفت. و بانوی مزبور بطور ناگهانی از روی صندلی خود بلند شد و بالتیجه صندلی در اثر سنگینی سفیر و بجملو لغزید و عالیجناب که دقیقاً تعادل خود را از دست داده بود بزحمت توانست در عالم خواب و بیداری با چسبیدن به دور و بریهای خود و چنگ زدن به پرده هائی که در دسترس وی بودند خود را از سقوطی حتمی نجات دهد و مآلاً با ایجاد سروصدائی گوشخراش بر سر پا بایستد. افسرانی که این بلای شیظنت آمیز را بسر او آورده بودند با حالتی جدی از او تقاضا کردند که بمنظور جلوگیری از تکرار چنین وضعی ببعوض ایستادن بر روی صندلی بنشیند و خانمی هم که در این عمل شریک جرم آنها شده بود بزحمت قادر بود که جلو خفقان خود را از خنده ای که بوی دست داده بود بگیرد و عالیجناب هم در معرض خشم و غضبی قرار گرفته بود که بخوبی میشد آنرا از نگاههای غضب آلود و حرکات شدید دستهای وی تشخیص داد.

علاوه بر این صحنه ماجرای دیگری نیز مدتها موجبات خنده و تفریح درباریان را فراهم آورد. جریان از این قرار است که عسگرخان چندروز در خود احساس بیماری مینمود و صلاح را در این دید که به عوض توسل به پزشک ایرانی خود برای سرعت در معالجه دست بدامن دکتر بوردوا Bourdois که از پزشکان کارآموده پاریس بود بزند. سفیر اورا با سم میشناخت زیرا یکی از عادات او این بود که از روی کنجکاو۱ تقریباً از نام تمام چهره‌های مشهور و آشنای شهر، باخبر باشد. بهر حال عالیجناب امر با حضار دکتر بوردوا صادر نمود و مجریان امر نیز در کمال سرعت و شتابزدگی نسبت با اجرای دستور او اقدام نمودند ولی در اثر یک ندانم کاری و یا اشتباه غیر عمدی بجای دکتر بوردوا آقای ماربوا Marbois رئیس دیوان محاسبات پاریس را که بعلت نداشتن کمترین رابطه‌ای با سفیر از این احضار بی‌موقع دچار شگفتی و حیرت شده بود. باین عسگرخان حاضر نمودند. عسگرخان که پزشک مورد نظر خود را شخصاً و قیافتاً نمیشناخت لباسهای رسمی آقای ماربوا را با لباسهای پزشکی عوضی گرفت و بمحض ورود آقای ماربوا دست خود را بسوی او دراز کرد و در عین حال زبان خود را نیز بیرون آورده و با او نشان داد. آقای ماربوا که از این طرز استقبال حیرت زده شده بود پیش خود تصور کرد که این نوع برخورد شاید یکی از رسوم نزارکت و آداب معاشرت شرقی در سلام دادن به مقامات دولتی باشد لذا تعظیمی کرد و دستی را که بسوی وی دراز شده بود در کمال ادب و صمیمیت فشار داد و چند لحظه در همین حال تواضع و فروتنی باقی بود که خدمتکاران سفیر بعنوان اطلاع ظرفی از طلا را که در آن وسیله و آلتی قرار داشت که مورد استعمال آن نیاز به تشریح بیشتری ندارد به آقای ماربوا عرضه کردند. آقای ماربوا که آنرا مورد استعمال آن وسیله را بفراست دریافت دستخوش خشم و عصبانیتی آشکار گردید و در حالیکه واپس میرفت بالحنی قاطع

پرسید که معنی این حرکات چیست؟ و سپس هنگامیکه متوجه گردید که سفیر و اطرافیان وی اورا با عنوان دکتر خطاب میکنند فریادزد:

- دکتر چه کسی است؟ کدام دکتر؟

- دکتر شمائید آقای دکتر بوردوا

آقای ماربوا که از مشاهده این صحنه منفعل و شرمنده و در عین حال متحیر شده بود حقیقت ماجرا را بفراست دریافت و دانست که شباهت و هماهنگی نام او با دکتر بوردوا علت اصلی این دیدار نسامطلوب بوده و این اشتباه مضحک را بوجود آورده است.

